


درس سوم

راز نشانه‌ها

مردی یک کیسه‌ی گندم بر پشت الاغش گذاشته بود و به آسیاب می‌برد. در راه به قهوه‌خانه‌ای رسید. الاغ را به درختی بست و به قهوه‌خانه رفت. وقتی بیرون آمد، الاغش نبود. در حالی که به دنبال الاغ می‌گشت، چشمش به پسری افتاد. از او پرسید: «الاغ

مرا ندیدی؟»





پسر پرسید: «همان که چشم چپش کور بود، پای راستش می‌لنگید و بارگندم می‌برد؟»
مرد، خوشحال شد و گفت: «نشانی‌هایش درست است. آن را کجا دیدی؟»

پسر جواب داد: «من، الاغی ندیدم.»

مرد، خشمگین شد و پسر را پیش حاکم برد.

حاکم گفت: «پسر جان! اگر تو الاغ را ندیده‌ای، چطور نشانی‌هایش را دادی؟»

پسر گفت: «من فقط خوب نگاه کردم و به آنچه دیدم، کمی اندیشیدم. سرِ راهم ردّ

پای الاغی را دیدم که جای پای راستش کمتر از جای پای چپش گود افتاده بود. فهمیدم

پای راست الاغی که از این جا گذشته لنگ بوده است. علف‌های سمت راست

جاده خورده شده بود؛ اما علف‌های طرف چپ دست نخورده مانده بود. از این جا

فهمیدم که الاغ علف‌های سمت چپ را ندیده است. به همین دلیل حدس زدم چشم

چپش کور بوده است. از دانه‌های گندمی هم که روی زمین ریخته بود، فهمیدم بارش

گندم بوده است.»

حاکم به هوش و فهم پسر آفرین گفت و مرد از او معذرت خواست.

درست و نادرست

- ۱ مرد کیسه‌ی گندم را به آسیا می‌برد.
- ۲ چشم راست الاغ کور بود و پای چپش می‌لنگید.
- ۳ مرد از شنیدن نشانی‌های درست پسر تعجب کرد.

درک مطلب

- ۱ چرا مرد فکر کرد که پسر الاغش را دیده است؟
- ۲ پسر دو ویژگی مهم داشت؛ با توجه به متن درس، آن‌ها را بگویید.
- ۳ چرا مرد از پسر عذرخواهی کرد؟
- ۴ آیا با توجه به آنچه در اطرافتان می‌بینید، شما هم می‌توانید حدس بزنید و نتیجه‌گیری کنید؟ اگر تجربه‌ای در این مورد دارید، بیان کنید.
- ۵ آیا عنوان «راز نشانه‌ها» برای این درس مناسب است؟ چرا؟
- ۶

واژه‌آموزی

- جمله‌های زیر را بخوانید و به کلمه‌هایی که مشخص شده است، دقت کنید.
- هنگام چیدن گل، **خار** به دستش رفت.
 - نباید دیگران را **خوار** و کوچک بشماریم.
 - پس از بارندگی مقدار زیادی آب، در **حیات** جمع شد.
 - آب مایه‌ی **حیات** است.

بعضی از کلمه‌ها مانند هم خوانده می‌شوند؛ اما املا و معنی متفاوتی دارند. برای املاي این گونه کلمه‌ها، باید به معنی آن‌ها در جمله توجه کنیم.

قصه گویی و سندلی صمیمیت

۱ گوش دادن به قصه: به

قصه‌ای که برایتان پخش می‌شود، با دقت گوش کنید. به چگونگی آغاز قصه توجه کنید.

۲ انتخاب قصه: حالا شما یکی

از قصه‌هایی را که قبلاً خوانده‌اید یا شنیده‌اید، انتخاب کنید.

۳ تفکر: قصه را در ذهن خود

مرور کنید.

۴ آغاز قصه و گفتار: هر وقت

آماده شدید، روی سندلی معلم بنشینید و آن را برای دوستانتان تعریف کنید. برای شروع قصه می‌توانید از عبارتهای زیر استفاده کنید:

■ یکی بود، یکی نبود

■ روزی بود و روزگاری

■ بله دوستان خوبم، در روزگاران قدیم


.....

روباه و زاغ

بخوان و حفظ کن



زاغکی، قالب پنیری دید
به دهان برگرفت و زود پرید
بر درختی نشست در راهی
که از آن می‌گذشت روباهی
روباه پُرفریب و حیلت ساز
رفت پای درخت و کرد آواز
گفت: به به! چقدر زیبایی
چه سری، چه دُمی، عجب پایی



پَر و بالَت سیاه‌رنگ و قشنگ
نیست بالاتر از سیاهی رنگ
گر خوش آواز بودی و خوش خوان
نَبَدی بهتر از تو در مرغان
زاغ می خواست قارقار کند
تا که آوازش آشکار کند
طعمه افتاد چون دهان بگشود
روهنک جَست و طعمه را بُر بود

باز آفرینی از حبیب یغمایی